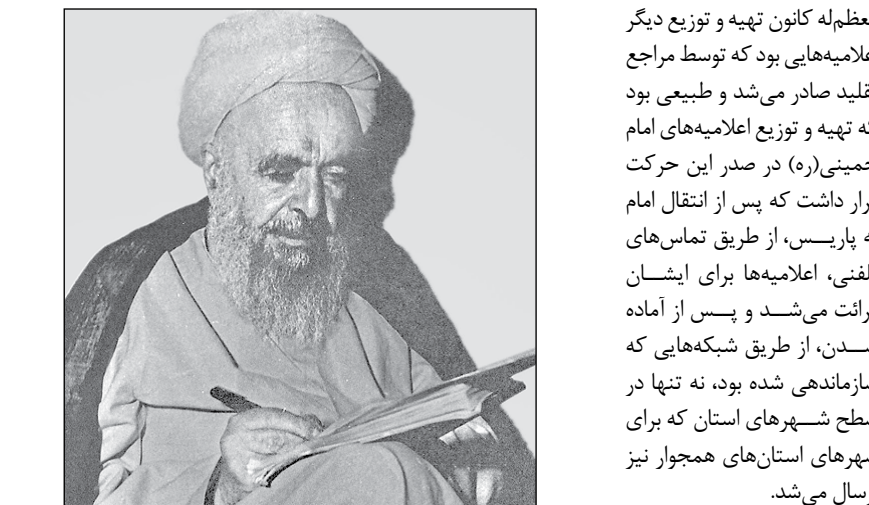




شهید صدوقی در پاسخ به تهدید شهربانی:

هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید



معموله کلانن تهیه و توزیع دیگر اعلامیه‌هایی بود که توسط مراجع تقلید صادر می‌شد و طبیعی بود که تهیه و توزیع اعلامیه‌های امام خمینی(ره) در صدر این حرکت قرار داشت که پس از انتقال امام به پاریس، از طریق تماس‌های تلفنی، اعلامیه‌ها برای ایشان فراتن می‌شد و سپس از آماده شدن، از طریق شبکه‌هایی که سازماندهی شده بود، نه تنها در سطح شهرهای استان که برای شهرهای استان‌های همجوار نیز ارسال می‌شد.

«شخصی به نام سیدعباس

از نجف تماس گرفت و گفت:

نامه اخیر توسط آقای خدمنگزار رسید؟

صدوقی بله.

سیدعباس: اعلامیه هشتم

صادر شده.

صدوقی: زیارت کردم، امروز

عصری رسید و دیدم، اگر دستور مخصوصی داشته باشند به ما اعلام کنيد، چون از اینجا گرفتن نجف مشکل است و بعد از دو روز توانستم تازه با احمد آقا صحبت کنم و اگر هر خبری است به من اعلام نمایند.»

«شخصی از اصفهان تماس گرفت و سوزۀ اعلامیه داده شده از طرف خمینی را برای ایشان فراتن کرد و آنها بدادداشت نمودند.»

ج. برقراری ارتباط با رجال نظامی و امنیتی

یکی از اقدامات تاثیرگذار آیت‌الله صدوقی که در ممانعت از ایجاد درگیری و تنش بین نیروهای نظامی و امنیتی در سطح شهر موثر بود، برقراری ارتباط با مسئولین نظامی و انتظامی و امنیتی بود که آن را شهید بزرگوار

و من عیبن نامه را برای شما می‌خوانم، چنانچه دست از رویه خود برنداشته و کماکان با صدور اعلامیه و ذکر مطالب خلاف مصالح مملکت بر روی منبر به رویه گذشته خود ادامه دهید، تصمیمات مقتضی در مورد شما

گرفته خواهد شد.

صدوقی: خب گرفته بشه، چه اشکال داره؟

سروان گرابلی: ما می‌خواستیم فقط شما در جریان باشید.

صدوقی: هر تصمیمی درباره من بگیرید، گرفتيد. بنده هیچ مانعی برایم نیست.

سروان گرابلی: چون جناب سرهنگ به شما اراادت دارند، خواستند شما از این تصمیم بااطلاع باشید.

صدوقی: هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید، بگیرید.»

«شخصی تماس گرفت و پرسید: حاجی آقا هستن؟

مخاطب: خیر.

ناشاس: به ایشان بگویید که قراره تبعیدشدن کنند، دست از این کارها بکشند.»

«سوزۀ با دکتر پاک‌نژاد تماس گرفت و گفت: شما اگر میشه با رئیس شهربانی تماس بگیرید و بگویید این سید اولاد پیغمبر را آزاد کنند و در حدود چهل روز است در زندان است. پاک‌نژاد: گمانه‌زن؟ صدوقی: «بلسه و خیلی اذیت می‌کنند و این قدر موضوعات آمدند به من چیزها گفتند که اگر باز به رئیس شهربانی بگم، باز می‌گه به شرافتم دروغ است، همه مردم دروغ می‌گویند او به شرافتش درست می‌گوید. خلاصه بگویید به کاری بکنند. پاک‌نژاد: چشم.»

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳
Research@kayhan.ir

پاورقی

Research@kayhan.ir

یکی از مهم‌ترین کارهایی که بهاییان در جهت اشغال فلسطین برای یهودیان و البته انگلیسی‌ها کردند، خریدن زمین‌های سرزمین اشغالی و تحویل آن به یهودیان بود که بعدتر منجر به بیرون راندن فلسطینی‌ها و اشغال این سرزمین شد. دنیس رایت در شرح این ماجرا می‌نویسد: «در اوایل سال ۱۹۱۸/۱۳۴۶ با تصرف بندر حیفا توسط نیروهای انگلیسی و بعد سپرده شدن قیومیت فلسطین به دست انگلستان توسط جامعه ملل در پایان جنگ جهانی اول، بهایی‌ها نفس راحتی کشیدند. عبدالله‌ها در اندک زمانی به خاطر نحوه رهبری خود و رفتار پیروانش احترام مقامات بریتانیایی مسئول اداره فلسطین را به خود جلب کرد و در ژوئیه ۱۹۱۹/شوال ۱۳۲۷ مقامات اخیر به لندن توصیه کردند که نشان جدید امپراتوری بریتانی و لقب آن‌به وی اعطا گردد. بهاییان عمل او را این گونه توجیه می‌کنند:

«عبدالله‌ها از زمان اشغال فلسطین مستمراً به نحو صادقانه‌ای به آرمان بریتانیا خدمت کرده است. در مشورت نظرات او برای فرمانده نظامی و افسران دستگاه اداری مستقر در حیفا بسیار با ارزش بوده و از نفوذ خود در این شهر تماماً در جهت خیر و صلاح استفاده کرده است. بدست است چندین سال در عکا زندانی ترک‌ها بوده است.»

رایت می‌افزاید: «اگر چه عبدالله‌هیوقت خودش از لقب «سر» استفاده نکرد ولی انگلیسی‌ها او را رسماً سر عباس عبدالله‌ا شوالیه نشان امپراطوری بریتانیا می‌خواندند و از او به‌عنوان اولین و تنها بهایی ایرانی که به چنین افتخاری دست یافته است، یاد می‌کنند.»

از سال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینیعلی نوری (بها) و همراهانش به بندر عکا منتقل شدند، بهاییان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب پیوند خورده بودند و مرکز بهایی‌گری در عکا به ابزاری مهم برای عملیات فرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا تبدیل شد. این پیوند در دوران ریاست عباس افندی، فرزند به‌ا که خود را عبدالله‌ا خوانده بود، تداوم یافت. در این زمان، بهاییان در تحقق راهبرد تأسیس دولت یهود در فلسطین که از دهه‌های ۱۸۷۰و ۱۸۸۰ میلادی آغاز شده بود، با جدیت شرکت کردند و این تعلق در اسناد ایشان بازتاب پیدا کرد. حبیب موید نویسنده بهایی مشهور یهودی تبار در این زمینه می‌نویسد: عباس افندی «فروموند: «چند روز قبل یک نفر نصاری، صاحب روزنامه کرمل آمد پیش من، گفتم: بس است، دست از این تعصبات دین و مذهبی بردار. گفت: حضرات یهودی‌ها از همه جا می‌آیند در این‌جا زمین می‌خرند، بانک باز کرده‌اند، کیمیا‌های متعدد دارند، می‌خواهند فلسطین را بگیرند و سلطنت کنند. گفتم: این‌ها در کتاب خود، موعودند که در این اراضی سلطنت خواهند کرد. این اراده حق است، هیچ کسی را یارای مقاومت با این‌ها نیست. بین سلطان عبدالحمید که با آن سطوت و اقتدار بود، آیا توانست مانع شود؟ گفت: آخر این‌ها در هر شهری که می‌روند، تجارت را از دیگران می‌گیرند، خیلی کاردار هستند. گفتم: خوب، شما هم باشید، اگر کسی کار خوبی بکند، باید سعی کرد مثل او کرد، نه این‌که او را مانع شد.» روحیه ماکسول (بیوه شوقی افندی) بعد از تأسیس اسرائیل گفته است: «من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان آبیهایت از تازه‌ترین کشورهای جهان: اسرائیل] نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت که آینده ما ابیهایت و اسرائیل‌ا چون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته است.



دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناسی»

صفحه ۶
دوشنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۵
۱۵ محرم ۱۴۳۸ - شماره ۲۱۴۶۵

از اعدام توبه کرده و ادعاهایش را انکار می‌کند، ایمن می‌آورد؟ در طول تاریخ ثابت شده است که به‌دلیل تعلیمات خاصی که یهودیان دارند، آن‌ها تغییرات بسیار کمی را به لحاظ مذهبی، به نسبت پیروان سایر ادیان داشته‌اند. چگونه است که نگاهان گروهی از یهودیان به یکی از عقاید شیعه روی آورده در زمره باران باب در می‌آیند. صرفنظر از این‌ها، چگونه روابط پیشوایان بهایی را با سران صهیونیسم در همان دوران می‌توان توجیه کرد؟ بها و جانشینانش که دست کم از آغاز قرن بیستم، در اثر ملاقات با برخی از سران صهیونیسم، از طرح‌های نهان و آشکار صهیونیسم نسبت به فلسطین بی‌خبر نبودند، بارها مژده تجمع و عزت یایی یهودیان را در ارض موعود مطرح کردند. تجمع بهاییان در عکا درست در زمانی که مسئله دولت یهود توسط تئورسین‌های صهیونیسم مطرح شد و روابط بعد بهایی‌ها با سران صهیونیسم، به هیچ عنوان اتفاقی نبود.

ملاقات اسحاق بن زوی (از سران صهیونیسم) به همراه همسرش با عباس افندی در قصر بهجی در طی سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۹ یعنی در حدود ۴۰ سال قبل از تأسیس اسرائیل، نشان از عمق روابط میان بهاییان با صهیونیسم دارد. شاهد این مطلب سخن خود عباس افندی به

*** یکی از مهم‌ترین کارهایی که بهاییان در جهت اشغال فلسطین برای یهودیان و البته انگلیسی‌ها کردند، خریدن زمین‌های سرزمین اشغالی و تحویل آن به یهودیان بود که بعدتر منجر به بیرون راندن فلسطینی‌ها و اشغال این سرزمین شد.**

حبیب موید است که می‌گوید: «مستر روچیلد آلمانی نقاش ماهری است. تمثال مبارک را با قلم نقش در آورده و به حضور مبارک آورد و استدعا نمود چند کلمه در زیر این یکس محض تذکار مرفوع فرمایند تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود. داستان ارتباطات سران بهاییت با سران صهیونیسم به روچیلد و بن زوی محدود نمی‌شود، افرادی چون موشه شاروت، سرهربرت ساموئل (صهیونیست سرشناس و کمیسر عالی انگلیس در فلسطین، لرد ساموئل اسمایلز و… نیز نامشان در کنار سران بهاییت برده می‌شود. روحیه ماکسول در کتاب «گوهر یکتا» که درباره شرح زندگی شوهرش (شوقی افندی) نوشته است، به این رفاقت‌های دیرینه‌اشاره می‌کند: «علاوه بر مکانیک با افراد برجسته جهان و مرسله با مؤسسات مذهبی دنیا، حضرت شوقی افندی غالباً در بیت مبارک، نفوس اقلیدری را که صاحب رای و نفوذ بودند در خدمت خود پذیرفته و مهمان نوازی می‌فرمودند، در جمله کسانی که مشرف شدند، لرد ساموئل اسمایلز و خاتم اوست… و یکی از دوستان قدیمی حضرت عبدالله‌ا، موشه شاروت آلودا که یکی از صاحب منصبان: علیرتبه این کشور [اسرائیل] گردید.»

به پاس همین روابط است که بهاییان در قبال کمک به تشکیل دولت اسرائیل از امتیازات ویژه‌ای چون: معافیت املاک و موقوفات و متعلقات بهاییان در سرزمین اشغالی از مالیات و عوارض دولتی، به رسمیت شناختن شعبه‌های محافل بهاییان، ایام متبر که به عقد نامه بهاییان و از همه مهم‌تر به رسمیت شناختن بهاییت در شمار سه دین ابراهیمی (اسلام- مسیحیت و یهودیت) برخوردار شدند. در طول سال‌های بعد کم‌کم کار حمایت دولت اسرائیل از بهاییان چنان بالا گرفت که به گفته یکی از بهاییان ساکن اسرائیل به نام حسین اقبال، هر دستوری حضرت ولی امرالله اشوقی افندی] بفرمایند یا هر تقاضایی بنمایند، دولت اسرائیل فوراً برآورده می‌نمایند و در نتیجه ما بهاییان ساکنین فلسطین، به نهایت روح و ریخان زندگی می‌نماییم.»

با این‌که به بهاییان جمعیت بسیار اندکی را تشکیل می‌دادند، به‌دلیل نقشی که در تشکیل دولت یهود ایفا کردند و حمایت‌های پس از آن مخصوص در زمان حکومت پهلوی، و از همه مهم‌تر نقشی که در تحریف شیعه و اسلام در عصر کنونی می‌توانند بازی کنند، همواره مورد توجه اسرائیل بوده و مدعی می‌باشند:

مرحله بعد ورود کیمیایی به سینمای ایران، دستگیری ساموئل خاچیکیان در فیلم «خداحافظ تهران» (۱۳۴۵) است که در واقع حکایت همان مک گافین فیلم‌های آلفرد هیچکاک به نظر می‌آید، یعنی نه خاچیکیان دستگیری لازم داشته و در نتیجه کیمیایی را برای دستگیری قبول نمی‌کند و نه اساساً کیمیایی در فیلم «خداحافظ تهران» دستگیری می‌کند.

همه ماجرا، تحمیلی از سوی برادران اخوان (تهیه کنندگان «خداحافظ تهران») به خاچیکیان به عنوان یکی از معروف‌ترین فیلمسازان آن روزگار بود تا برای جوان جوایی نامی‌همچون مسعود گوشت‌فدای ایران‌ها در دسترس قرار دهد. رزومه‌ای که قرار دارد ۱۰ سال با بعد در خدمت سپردن فیلم «بیگانه‌بیا» به عنوان نخستین فیلم

*** برخی عناصر دربار مانند اشرف پهلوی، با سرمایه‌گذاری مستقیم دست به تأسیس استودیوهای جدیدی زدند که ظاهراً فیلم‌ها موج نو تولید نمایند ولی در اصل وظیفه تبلیغاتی و پروپاگاندا برای عناصری داشتند که قرار بود در این استودیوها رشد کرده و بزرگ شوند و بعدها در مقام الگوهای سینمای به اصطلاح روشنفکری و معترض، برای برخی سلاطن، ذائقه سازی کنند.**

به کیمیایی قرار گیرد. خاچیکیان در این باره در همان مصاحبه به نگارنده گفت:

«... دو سال بعد سر صحنه فیلم «خداحافظ تهران» در منطقه یادگان ریه بودیم و یادم هست صحنه‌های داخل چادرهای امداد را می‌گرفتیم که مدیر تهیه فیلم به من گفت جوانی از طرف اقایان اخوان‌ها (تهیه‌کنندگان فیلم) آمده. من گفتم ما که تیم بازیگری‌مان تکمیل است و کس دیگری را نیاز نداریم. گفت او را برای دستگیری به فرستاده‌اند. من اول خیلی ناراحت شدم. چون اولاً هیچوقت در طول دوران فیلمسازی، دستیار نداشتم و ثانیاً از این‌که به اخوان‌ها به جای من تصمیم گرفته‌اند، دلخور شدم ولی وقتی با آن جوان ملاقات کردم، فهمیدم همان مسعود کیمیایی است که به سال پیش برای صداگذاری فیلم «ضربت» به ژاپر فیلم می‌آمد… همه کاری می‌کرد. یادم هست درصورتیکه فیلم «خداحافظ یوزه انفجاری، نازنجک مشقی در دست پاک‌نژاد (طراح صحنه) منفرج شد و لباس هایش آتش گرفت و دستاش سوخت… او را با آمبولانس ارتش به پادگان بردیم ولی به دلیل کمبود وسایل پزشکی قرار شد به تهران انتقالش دهیم. این در حالی بود که دستیار ارثشی را برای حمل پاک‌نژاد نمی‌توانستند در اختیار ما بگذارند در این‌جا کیمیایی از خود گذشتگی کرد و پاک‌نژاد را بغل کرد تا او را سوار یک اتومبیل شخصی نمودیم و به بخش سوانح سوختگی بیمارستان حسن آقا بردیم…».

برکشیدن بازیگران بی استعداد به سطح سوپر استار
گفتند که «قیصر» بر فروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران است اما هیچگاه آمار فروش آن از سوسی هیچ نهاد و ارگان و شخصی ارائه نشد. بسیاری از دست اندرکاران فیلم، آن را نتیجه مستقیم فکر و تلاش و زحمت خود دانستند و بعضاً خود را صاحب و مالک آن معرفی کردند.

اما آریانا فیلم بعد از «قیصر» هم تولیدات خود را ادامه داد و همچنان فیلمفارسی و آثار موسوم به موج نو در همای هم‌مدیر تولید نمود. یعنی در کنار فیلمفارسی‌هایی همچون «بدانکار» (قدرت‌الله احسانی)، «بی نشان» (بهرام محمدی پور)، «دور دنیا با جیب خالی» (خسرو پرویزی)، فلیپ‌هایی مانند «خداحافظ رفیق» (میلاد نادر)، «میراث»(عبدالله غیابی) و «سرخ پوست‌ها»(غلامحسین لطفی) هم ساخت، و در کنار همه اینها، بازیگران و کارگردانیی مانند بهروز وثوقی و مسعود کیمیایی و جلال مقدم و امیر نادری و… را براساس پروژه ای تعریف شده، در بوق رسانه‌ها قرار داد. افرادی که در سالهای بعد با دریافت جایزه ای به نام سپاس، بر جلد مجلات و نشریات سینمایی و غیر سینمایی هم جای گرفتند.



دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاو تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغانی

قیصر، قیصر که می‌گفتن، این بود؟!!

***عباس شباویز: امروز خیلی‌ها ادعا دارند که فیلم قیصر، کار آنهاست. معلوم نیست چقدرش و چند درصدش مال چه کسی هست. یادم هست فیلم قیصر که تولیدش تمام شد، حدود ۱۶/۵ پرده (یعنی دو ساعت و چهل و پنج دقیقه‌ا!) شده بود و در نمایش خصوصی صدای همه را در آورد. فیلم خیلی بی‌در و پیکری بود و ریتم بسیار کندی داشت.**

قیصر قیصر که می‌گفتن، این بود؟!!
از مشکلات اساسی فیلم، ضعف ساختاری آن بود. بی تجربگی کیمیایی در ساخت فیلم، کاملاً از نماها و دکوپاژ آن مشخص است. مدت زمان فیلم در نزدیک به ۱۷ پرده، حدود ۳ ساعت به طول می‌انجامید و با سکانس‌های بسیار کثدار و خسته کننده، در همان اولین نمایش خصوصی خود برای عوامل، به طور کلی همه را ناامید کرد و نشان داد نتیجه کار یک کارگردان سفارشی چه معجونی از آب درمی‌آید.

قیصر قیصر که می‌گفتن، این بود؟!!

*** همچنان که از سیر تولیدات سینمای پیش از انقلاب برمی‌آید، فیلمفارسی و فیلم به اصطلاح موج نو، به قول معروف دو لبه یک تیغ بودند که شاه‌رگ فرهنگ و ارزش‌های جامعه ایران را نشانه رفته بود.**



فیلم «قیصر» به کارگردانی مسعود کیمیایی دارای ایرادهای فراوانی از جمله ضعف ساختاری بود. پس از نمایش نسغهای کیمیایی ساخته بود به ریتم بسیار کند فیلم بی‌در و پیکر بودن آن اراد گرفته شد. پس از آن بود که گروهی جمع شدند تا آن را دوباره مونتاژ کنند.

ویژه از سوی مطبوعات وابسته، سمت گیری و جهت داده می‌شد، قیلمی‌دارای اشکالات بسیار وسیع بود. اولاً که قصه به اصطلاح اریزینال و خلاقانه‌ای نداشت و اصلً آن از فیلم معروف «نوادا اسمیت» ساخته هنری‌هاتاوی در سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۷) گرفته شده بود.

عباس شباویز از تولید کنندگان اصلی فیلم‌های به اصطلاح موج نو و تهیه کننده فیلم «قیصر» درباره شکل اولیه این فیلم در مصاحبه اش با نگارنده می‌گوید: «...اواخر سال ۴۶ یا اوایل سال ۴۷ بود که یک شب در رستورانی انتهای خیابان سلطنت‌آباد (پاسداران امروز) شام می‌خوردم که بهروز وثوقی، آقای کیمیایی را به من معرفی کرد. آن شب که او را دیدم درباره سناریوی «قیصر» صحبت کرد. گویا قبل از آن چند تهیه‌کننده دیگر از جمله میثاقیه و اخوان‌ها آن را خوانده و رد کرده بودند. اما من در همان برخورد اول، مسعود کیمیایی را جوان بسیار خوب و مودبی دیدم و برای فرای آن روز دعوتش کردم به استودیو آریانا فیلم. فردا آمد و قصه‌اش را که در یک کتابچه خطی نوشته بود، برایم خواند. خوشم آمد، دیدم قصه اصیل است، حرف داره، مسائل سنتی نیز در آن وجود دارد منتها کمی می‌بایست بر رویش کار می‌شد. در سناریوی اولی که مسعود نوشته بود شخصیت «فرمان» زنده نبود و قصه از قطاری که قیصر با آن می‌آمد شروع می‌شد. من پیشنهاد دادم که فرمان را زنده‌اش کنیم و ده دقیقه اول بدون حضور بهروز باشد.»

امثال مهدی میثاقیه (از اعضای فرقه ضاله بهاییت) و استودیویش که پس از فیلمفارسی‌های مبتذلی مانند «سلطان قلبیه» و «مرد حنجره طلایی» و «روسیی»، دست به ساختن فیلم‌های موج نویی همچون «بسنچی»(داربوش مهرجویی)، «خاک»، «بلوچ»، «گوزنها»(مسعود کیمیایی) و «صادق کرده»(ناصر تقوایی) زد و همچنین آثاری که مستقیماً ارزش‌های دینی و عرفی جامعه را به سخره گرفته و مورد هجمه قرار می‌دادند، تولید کرد، مانند «حکیم باشی» (پرویز نوری)، «محفل» (نصرت کریمی) و «برهنه تا ظهر با سرعت» (خسرو هریاتش).

با استودیوی «سینما تئاتر رکس» (متعلق به برادران رشیدیان جاسوسان پیشانی سفید انگلیس) که فیلمفارسی‌های مبتذلی

*** گفتند که «قیصر» بر فروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران است اما هیچگاه آمار فروش آن از سوی هیچ نهاد و ارگان و شخصی ارائه نشد! بسیاری از دست اندرکاران فیلم، آن را نتیجه مستقیم فکر و تلاش و زحمت خود دانستند و بعضاً خود را صاحب و مالک آن معرفی کردند.**

همچون «تاجواز» و «گذر اکبر» و «مطرب» را در کارنامه خود داشت، فیلم‌های به اصطلاح موج نویی همچون «دش اکل» (مسعود کیمیایی) و «فقرین» (ناصر تقوایی) و «غریبه و مه» (بهرام بیضایی) را ساخت در حالی که همچنان فیلمفارسی‌های مبتذلی مثل «فربوز زن آریونی»، «مردها و نامردها» و «موسرخه» را هم تولید می‌کرد. حتی کار به آنجا کشید که امثال منوچهر صادقیور که فیلم‌های سخیفی مانند «قهوه خونه قنبر» و «شهر هرت» و «نشاطر عباس» و «عزیز قرقی» و «آقا مهدی کله پز» می‌ساخت و تهیه می‌کرد، موج نویی شد و «درشکه چی» (نصرت کریمی) و «قیامت عشق» (هوشنگ حسامی) را تهیه کرد!

اما قیصر سینمایی موج نو به اینجا ختم نشد و برخی عناصر دربار مانند اشرف پهلوی، با سرمایه گذاری مستقیم دست به تأسیس استودیوهای جدیدی زدند که ظاهراً فیلم‌های موج نو تولید نمایند ولی در اصل وظیفه تبلیغاتی و پروپاگاندا برای عناصری داشتند که قرار بود در این استودیوها رشد کرده و بزرگ شوند و بعدها در مقام الگوهای سینمای به اصطلاح روشنفکری و معترض، برای برخی سلاطن، ذائقه سازی کنند.

از جمله این استودیوها، «سازمان سینمایی پیام» بود که با سرمایه گذاری مستقیم اشرف پهلوی و به ریاست شخصی به نام علی عباسی تأسیس شد که در اصل بساز و فروش بود اما چند سالی در تلویزیون بهاییان (کاتال ۳ ثابت پاسال) برنامه سینمایی تهیه و اجرا می‌کرد. او با فیلم‌های «هنگامه» و «نعره طوفان» (ساموئل خاچیکیان) شروع کرد و سپس «پنجره» (جلال مقدم) تا رسید به «رضا مژدوری» (مسعود کیمیایی) و «تنگنا» و «تنگسیر» (امیر نادری). البته در این میان، فیلمفارسی‌هایی مانند «صمد و قالیچه حضرت سلیمان» و «حسن سیاه» و «لوطی» و «شب غریبان» و «شام آخر» و فیلم‌های مستهجنی همچون «شرید» (پرویز نوری) هم تولید کرد.

یعنی در واقع همچنانکه از این سیر تولیدات سینمای پیش از انقلاب برمی‌آید، فیلمفارسی و فیلم به اصطلاح موج نو، به قول معروف دو لبه یک تیغ بودند که شاه‌رگ فرهنگ و ارزش‌های جامعه ایران را نشانه رفته بود.

آریانا فیلم و آغاز موج نو

یکی دیگر از استودیوهایی که با سرمایه دربار شاه تأسیس شد، «آریانا فیلم» بود که ریاستش برعهده یکی از بازیگران درجه چندم با نام عباس شباویز گذارده شد. شباویز که اوج کارنامه هنری اش تا آن زمان، بازی در یکی از نقش‌های دوم منفی فیلم «گنج قارون» رقم خورده بود و به قول خودش فیلمفارسی دیگری هم به نام «دوستان یکرنگ» را از نقطه قوت فیلمسازی اش می‌دانست، ناگهان در راس یک استودیوی فیلمسازی به نام «آریانا فیلم» قرار گرفت که به عنوان یک کمپانی تازه تأسیس قرار بود در چرخه